

منافع ملی ایران و گفتمان‌های امنیتی ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس

محسن صادقی^۱

محسن جلیوند^۲

چکیده:

ایالات متحده آمریکا از گذشته تاکنون رویکردهای امنیتی مختلفی نسبت به خاورمیانه از جمله ایران اتخاذ کرده است. این گفتمان‌های امنیتی نشأت گرفته از شرایط ژئوپلیتیکی ایران، خلیج فارس، جایگاه انرژی، رژیم صهیونیستی، افراط‌گرایی در منطقه و همچنین نگرش امنیتی کشورهای دیگر از جمله روسیه بوده است. آمریکا در چند دهه اخیر گفتمان‌های امنیتی مختلفی همچون همگرایی با ایران و مقابله با ایران اتخاذ کرده است. در این راستا الگوهایی همانند عدم نفوذ کمونیسم در ایران، سیاست دوست‌تونی نیکسون، مهار دوجانبه، همگرایی امنیتی گسترده با کشورهای حوزه خلیج فارس علیه ایران و ایران‌هراسی و هلال شیعی اتخاذ کرده است. آنچه که از اهمیت خاصی برخوردار است برجسته‌سازی نگرش‌های امنیتی باعث عدم شناخت واقعیت‌های ایران از سوی آمریکا شده است، که این موضوع در شکل‌گیری و افزایش تنش آمریکا با ایران تأثیرگذار بوده است.

واژگان کلیدی: امنیت، ایران، آمریکا، مهاردوجانبه، خلیج فارس

^۱ - دانشجوی دکتری، علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
Mohsen.st14@yahoo.com

^۲ - استادیار و عضو هیئت علمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد هشتگرد، دانشگاه آزاد اسلامی، البرز، ایران
Mohsen_Jalilvand@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۳۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۱۹

امنیت ملی کشورها تحت تاثیر مرزهای بین‌المللی و منطقه‌ای که کانون‌های بحران محسوب می‌شوند همواره مورد تهدید قرار دارند. هر چند بر دامنه گسترش جهانی شدن و ابعاد آن افزوده می‌شود این تهدیدات هم افزوده می‌شود. این تهدیدات در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی نسبت به آن دسته از کشورهایی که آسیب‌پذیری بیشتری دارند تشدید خواهد شد. بنابراین پدیده جهانی شدن به مثابه تهدیدی بر امنیت ملی کشورها قابل بررسی است. مؤلفه‌هایی چون تنوع و تعدد بازیگران جهانی شدن یا جهانی سازی، انتزاعی بودن تعابیری که از مفهوم جهانی شدن استنباط می‌شود، وجود منافع و محدودیت‌ها، نیت‌ها و پروژه‌هایی برای اهداف مشخص و اینکه جهانی شدن در هر چارچوب تئوریکی باشد رویکرد پروژه پروسه و پدیده مورد توجه قرار داده شده است. از سویی موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی ایران، شرایط اقتصادی، قربات‌های فرهنگی و موقعیت ژئوپلیتیکی سبب می‌شود، رهیافت‌های مختلفی در پاسخ به سوال فوق پیش روی مخاطب قرار گیرد. که این امر بستگی دارد به مربوط ساختن فرض‌های احتمالی مورد نظر در دو متغیر مستقل و وابسته موضوع جهانی شدن و امنیت جمهوری اسلامی، مسئله‌ای که می‌توان مطرح داشت آن است که جهانی شدن به مثابه پروسه، پروژه، پدیده بر امنیت جمهوری اسلامی تاثیرگذار است. این تاثیرات بستگی به ایفای نقش بازیگران و نخبگان جمهوری اسلامی و سیستم مدیریتی کلان کشور دارد.

امنیت از دیدگاه واقع‌گرایان و آرمان‌گرایان

برداشت‌های اندیشمندان در حوزه امنیت تا اواخر قرن بیستم متأثر از دو طرز تفکر، یعنی واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی بود. آرمان‌گرایان معتقد بودند که با برچیدن جنگ می‌توان به پیشرفت در دنیا رسید، در حالی که واقع‌گرایان بر وضعیت و حالت موجود در دنیا متمرکز بودند. آرمان‌گرایان مایل بودند که امنیت را حاصل صلح بدانند، بدین معنی که صلح پایدار باعث تأمین امنیت همه خواهد شد و در دیدگاه آنان جنگ مهم‌ترین تهدید ناشی از مسئله امنیت ملی بود و از این رو بود که سیاست‌هایی مانند خلع سلاح، کنترل تسلیحات و همکاری‌های بین‌المللی را مطرح نمودند. (افتخاری و نصری، ۱۳۸۳: ۲۷) در مقابل واقع‌گرایانی مانند (مورگنتا) و (کار) معتقد بودند که قدرت و منافع ملی مبنای اصلی و حاکم بر روابط کشورها را تشکیل می‌دهد. همچنین شرایط بین‌المللی همراه با رقابت‌ها و نزاع‌ها نیز زمینه واقع‌گرایی را فراهم

ساخت به زعم واقع‌گرایانی مانند مورگنتا، بول و والتز دولت‌ها تنها بازیگران عرصه جهانی هستند که در پی منافع ملی می‌باشند. از این رو امنیت ملی نیز در ارتباط مستقیم با قدرت این بازیگران قرار دارد. در مقابل آرمان‌گرایان همچون رابرت کوهن، نای و بورتن بر این عقیده‌اند که قوام حیات بین‌المللی بر پایه صلح می‌باشد. از این رو موضوع اصلی امنیت ملی با تحصیل رضایت عامه از طریق برآورده شدن نیازهای مختلف و دموکراتیزه شدن نظام بین‌الملل ممکن است. بطور کلی می‌توان گفت از نظر واقع‌گرایان سیاست بین‌الملل بر مبنای یک کشمکش بر سر قدرت استوار است و در سایه قدرت است که امنیت بوجود می‌آید و قدرت به عنوان وسیله‌ای برای تامین و افزایش منافع دولت‌ها و حفظ برتری آنها بسیار اساسی تلقی می‌شود و جنگ در نظریات آنان ابزاری برای حفظ موازنه قدرت محسوب می‌شود. این در حالی است که آرمان‌گرایان امنیت را حاصل صلح می‌دانند و معتقدند که در سایه صلح پایدار امنیت نیز تامین می‌گردد.

پوزیتیویست‌ها یا اثبات‌گرایان معتقدند که دانش تنها از طریق تجربه و حس به دست می‌آید. حقایق و ایده‌های پیچیده در مورد دنیا از اختلاط نظرات ساده‌تر بدست آمده‌اند، پس به نوعی مسایل پیچیده، در نهایت می‌توانند به اجزای ایده‌های ساده‌تر که از طریق تجارب حسی کسب شده‌اند. پوزیتیویست‌ها می‌پندارند که پدیده‌های امنیتی و بین‌المللی بر پایه‌های مادی استوار بوده و نیاز به تفاسیر مادی دارند. امنیت را عینی و قابل کشف و با روش‌های عقلانی و با تجربه قابل تفسیر و تبیین می‌پندارند. (همان: ۴۴)

امنیت از نظر سازه‌انگاران

سازه‌انگاران مسئله امنیت را صرفاً در چارچوب نظامی مردود می‌دانند و این تاکید نشان می‌دهد که برای سازه‌انگاران صرفاً امنیت نظامی و به بیان دیگر مصون بودن از تهدیدات خارجی ملاک نمی‌باشد بلکه در داخل اجتماع و در ابعاد و سطوح گسترده‌تری مدنظر قرار می‌گیرد. امانوئل آدلر و مایکل بارت، جزء متفکران سازه‌انگاری می‌باشند؛ آنها نسبت به نقش اعتماد در محافل امنیتی نظر مشخص‌تری ارائه نموده‌اند. آنها معتقدند که اعتماد متقابل و هویت جمعی جزء شرایط ضروری در تغییرات صلح‌آمیز و شکل‌گیری اجتماعی امنیتی است، از سویی آنها معتقدند قدرت، دانش، معاملات، سازمان‌ها و یادگیری اجتماعی بر ایجاد اعتماد متقابل مقید است.

امنیت از منظر مکتب کپنهاگ با تکیه بر نظرات باری بوزان

باری بوزان بنیانگذار مکتب مطالعات امنیتی کپنهاگ با انتقاد از آنچه آن را برداشت ساده-انگارانه از مفهوم امنیت می‌نامد، اظهار می‌دارد که بر خلاف اعتقاد رئالیست‌ها به کسب امنیت از طریق کسب قدرت و یا اعتقاد آرمان‌گرایان به تامین امنیت از طریق صلح، اکنون نیاز به ارائه یک دیدگاه میانه که هر دو مفهوم قدرت و صلح را در خود جا می‌دهد به عنوان بهترین تعریف برای مفهوم امنیت ضروری می‌باشد. (پیشین: ۱۳۶) وی ابعاد امنیت را در پنج بعد نظامی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و زیست‌محیطی گسترش می‌دهد. مکتب کپنهاگ را می‌توان واکنشی نسبت به دیدگاه رئالیست‌ها و لیبرالیست‌ها نسبت به امنیت دانست در حالی که رئالیست‌ها در بحث امنیت محوریت را به قدرت نظامی می‌دادند، لیبرال‌ها با خوش‌خیالی تامین امنیت را در دستیابی به صلح می‌دانند. در واقع چارچوب محدود دامنه امنیت در دیدگاه آنان در مکتب کپنهاگ اصلاح گردیده است. (بوزان، ۱۳۷۹: ۱۹)

- تحول مفهوم امنیت بین‌الملل (برگرفته از مقاله بازسازی مفهوم امنیت نوشته ریچارد واین ترجمه قهرمانپور):

پدیده‌هایی که ممکن است باعث ترس شده و آرامش و اطمینان خاطر افراد را مختل سازند بسیار متعدد و در عین حال پیچیده‌اند. با گذشت زمان و ایجاد تغییراتی در توقعات و نیازهای انسان‌ها، متغیرهای جدیدی برای تعریف امنیت وارد عرصه می‌شوند، برای مثال امروزه پدیده‌هایی همچون تخریب محیط زیست از مهم‌ترین عوامل برهم زنده امنیت بشر تلقی می‌شود در حالی که تا صدسال پیش چنین چیزی اصلاً متصور نبود. اصولاً با گذشت زمان و پیچیده‌تر شدن ساختار اجتماعی بشر، سطح وابستگی متقابل امنیتی میان انسان‌ها نیز بالاتر رفته است به طوری که اصلاحاتی چون امنیت ملی، امنیت بین‌المللی و امنیت جهانی وارد قاموس مطالعات امنیتی گردیده‌اند. پس از انعقاد قرارداد وستفاليا در سال ۱۶۴۸ و شکل‌گیری نظام دولت-ملت، مفهوم امنیت ملی برجسته گردیده، با گذشت زمان و تشدید تعاملات میان دولت-ملت‌ها مفهوم امنیت بین‌المللی مورد توجه ویژه محققان سیاست بین‌المللی واقع گردید. امروزه نیز برخی محققان با زیر سوال بردن ساختار امنیتی، از واژه‌هایی چون امنیت جهانی و امنیت بشری صحبت می‌نمایند. از طرف دیگر در حوزه محتوایی امنیت نیز تحولاتی به وقوع پیوسته است. از آغاز دوره نظام وستفالیایی تا دهه‌های اخیر امنیت بین‌المللی عمدتاً در قالب امنیت نظامی تعریف می‌گردید، در حالی که امروز محوریت امنیت نظامی زیر سوال رفته است و امنیت بین‌المللی در ابعاد مختلف

سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی تعریف می‌گردد. (ماندن، ۱۳۷۹: ۶۹) باری بوزان امنیت را غالباً در شکل امنیت بین‌المللی تعریف نموده و آن را به پنج مقوله تقسیم نموده است: ۱- نظامی ۲- سیاسی ۳- اقتصادی ۴- اجتماعی ۵- زیست محیطی.

بطور خلاصه امنیت نظامی به اثرات متقابل توانایی‌هایی تهاجمی و دفاعی مسلحانه دولت و نیز برداشت آنها از مقاصد یکدیگر مربوط است، امنیت سیاسی بر ثبات سازماندهی دولت‌ها، سیستم‌های حکومتی و ایدئولوژی‌های ناظر است که به آنها مشروعیت می‌بخشد؛ امنیت اقتصادی یعنی دسترسی به منابع، مالیه و بازارهای لازم برای حفظ سطوح قابل قبولی از رفاه و قدرت دولت؛ امنیت اجتماعی، به قابلیت لازم برای حفظ الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، مذهب، هویت و عرف ملی با شرایط قابل قبولی مربوط است؛ امنیت زیست محیطی نیز بر حفظ محیط زیست بشری به عنوان سیستم پشتیبانی ضروری که تمامی حیات بشری بدان متکی است، ناظر می‌باشد. این پنج بخش جدا از یکدیگر عمل نمی‌کنند، بلکه هر یک از آنها دارای کانون مهمی در دوران مساله امنیت و روشی برای تنظیم اولویت‌ها بوده و از طریق ارتباطات قوی همگی به یکدیگر متصل هستند.

ماهیت پیچیده تهدیدات امنیتی

باری بوزان تهدیدات امنیتی را در پنج بُعد مورد بررسی قرار داده است. این ابعاد را می‌توان بدین شکل توضیح داد. (بوزان، ۱۳۷۹: ۸۶)

الف- تهدیدات سیاسی؛ تهدیدات سیاسی در سطح داخلی به مسایلی چون فقدان دموکراسی و بی‌ثباتی حکومت‌ها اشاره دارد. اما در سطح بین‌المللی به ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل ایجاد کننده تهدیدات تلقی می‌شود. قدرت هژمون به منظور پی‌گیری منافع خود با انحاء مختلف در امور داخلی کشورهایی دیگر دخالت می‌کند. این دخالت نظام بین‌المللی را بحرانی می‌کند. مسئله دیگری که بیشتر بُعد نرم‌افزاری دارد عمدتاً در پروسه جهانی شدن مطرح است، اضمحلال و سرکوب فرهنگ‌هاست که از جانب قدرت‌ها اعمال می‌گردد. عدم توجه ابرقدرت‌ها به رویه‌های قانونی و زیر پا گذاشتن حقوق بین‌الملل نیز نمونه‌ای دیگر از این تهدیدات است.

ب) تهدیدات اقتصادی: فقر و توسعه نیافتگی مهم‌ترین چالش‌های اقتصادی می‌باشند که ممکن است ناشی از سوء مدیریت نظام سیاسی داخلی می‌باشند یا این که از تخصیص ناعادلانه ثروت جهان در سطح بین‌المللی نشأت بگیرند. نظریه‌پردازانی چون آندره گوندرفرانک و یا امانوئل والرشتاین معتقدند که ساختار نظام بین‌الملل که قدرت‌های اقتصادی برتر جهان طراح اصلی آن بوده‌اند، به شکلی می‌باشد که در آن مرکز به صورت مستمر، پیرامون را استثمار می‌کند. آنها پدیده‌هایی چون شرکت‌های چند ملیتی را نیز نمایندگان استثمار جدید می‌دانند که نیروی کاری منابع و بازارهای کشورهای پیرامون را به انحصار خود درآورد و استثمار می‌کنند.

ج) تهدیدات اجتماعی: تهدیدات اجتماعی و فرهنگی عمدتاً ریشه در تولیدات اقتصادی دارند و از طرف دیگر نیز با تهدیدات سیاسی مرتبطند و معضلاتی چون مهاجرت‌های بی‌رویه و غیرقانونی، بی‌سوادی، مواد مخدر، جرم و جنایت و بزهکاری، فساد.

د) تهدیدات نظامی: قبلاً از تهدیدات نظامی گفته شده است و مداخلات نظامی و اقدامات تجاوزکارانه بارزترین مصادیق تهدیدات نظامی هستند- اما مسئله‌ای که در دهه‌های اخیر توجه بسیاری را به خود جلب نموده است تکثیر رویه انواع سلاح‌های کشتار جمعی است که روز به روز بر پیچیدگی کیفیت تکنولوژیکی آنها افزوده می‌شود. به ویژه اگر این سلاح‌ها در دست دولت‌های مستبد یا گروه‌های تروریستی قرار گیرند، شدت تهدیدات آنها بسیار بالاتر می‌رود.

ت) تهدیدات زیست محیطی: این تهدیدات به معضلاتی چون سوراخ شدن لایه ازن، گرم شدن تدریجی کره زمین، از بین رفتن تدریجی جنگل‌ها، خشک شدن رودخانه‌ها، آلودگی آب رودخانه‌ها و... کلیه تهدیدات فوق‌الذکر با هم در تعامل بوده و بر هم تاثیر می‌گذارند نکته‌ای که همه محققان روی آن تاکید دارند این است که اقدام انفرادی در رفع تهدیداتی که بعد جهانی دارند، چندان ثمربخش خواهد بود. رفع معضلات جهانی نیازمند همکاری‌های جهانی است. امنیت جهانی مستلزم اقداماتی فراتر از مرزهای دولت‌هاست. امروزه صیانت از انسان‌ها به درون حاکمیت‌ها محدود نمی‌گردد، بنابراین هیچ نهاد یا گروهی نمی‌تواند در قبال ناامنی دیگران بی- تفاوت باشد.

گفتمان‌های سیاسی آمریکا

۱. سیاست دوستونی نیکسون، اتکا به متحدان منطقه‌ای

اولین سیستم امنیتی خلیج فارس پس از خروج انگلستان مبتنی بر دکترین نیکسون بود، که در

پی انقلاب اسلامی ایران از بین رفت. بر اساس دکترین نیکسون که برای اولین بار در سال ۱۹۶۹ در جزیره گوام اعلام گردید؛ مقرر شد، کشورهای کلیدی جهان سوم خود گام اول را در راه حفظ امنیت منافع بردارند. در این راستا شرکاء کوچک وارد عملیات امپریالیستی می‌شوند و در این شرایط بود که اندیشه «بر قدرت منطقه‌ای» زاده شد. از سال ۱۹۷۱ سیاست دوست‌نوی مبتنی بر دکترین نیکسون، تحت تاثیر رویدادهایی چون جنگ ویتنام، در راستای ایفای نقش فعال در منطقه، از متحدان منطقه‌ای به عنوان نمایندگان خود استفاده کرد. طبق این استراتژی، تامین امنیت و ثبات منطقه خلیج فارس به عهده ایران و عربستان سپرده شد.

الف- بازتاب دکترین نیکسون بر منطقه خلیج فارس

خلأ قدرت، نخستین میدان آزمایش جدی را برای دکترین نیکسون، که مبتنی بر مشارکت جمعی و همکاری‌های منطقه‌ای بود، پدید آورد. دولت آمریکا با درک اوضاع جهانی، در مورد مساله خلأ قدرت در خلیج فارس دو نکته را اساس کار قرار داد: ۱- احتمال به مخاطره افتادن منافع جهان غرب؛ ۲- ناتوانی در مداخله مستقیم به عنوان نیروی جانشین بر اساس استراتژی نیکسون. بر این اساس آمریکا، با شروع زمزمه‌های خروج انگلیسی‌ها، بر استفاده و همکاری‌های منطقه‌ای تاکید ورزید.

دکترین نیکسون بازتاب خود را بر منطقه خلیج فارس با سیاست دو ستون یا سیاست دو قلو نشان داد. بر اساس این سیاست، دولت‌های ایران و عربستان سعودی به عنوان دو ستون اصلی برنامه‌های ایالات متحده، وظیفه حراست و پرکردن خلأ قدرت را در منطقه خلیج فارس عهده‌دار شدند. (نیکسون، ۱۳۷۱) آمریکا با اعطای کمک‌های اقتصادی و نظامی به این دو کشور، آنان را به عنوان ابزار و وسیله تامین امنیت در کل منطقه تقویت می‌کرد، بدون آنکه خود احتیاجی به حضور مستقیم داشته باشد. نیکسون می‌گوید: «رشد اقتصادی و ایجاد اصلاحات در کشورهای کرانه خلیج فارس، یکی از مسائل مهم در حفظ استقرار امنیت و آرامش منطقه است و دو کشور عربستان و ایران می‌توانند با تلاش متعهدانه خود آرامش را در خلیج [فارس] تقویت کنند. (طباطبایی، ۱۳۵۶)

نیکسون از آن پس سیاست چهارگانه زیر را برای منطقه خلیج فارس تعیین کرد: ۱- همکاری نزدیک با ایران و عربستان به عنوان پایه‌های ثبات منطقه؛ ۲- حضور نظامی نیروی دریایی آمریکا به مقدار اندک در حد سه کشتی از واحد فرماندهی خاورمیانه؛ ۳- افزایش فعالیت‌های دیپلماتیک

در منطقه و توسعه کمک‌های تکنولوژی به آن کشورها؛ ۴- کاستن از توجه کشورهای کوچک منطقه به انگلستان در جهت تامین نیازهای امنیتی آنان. (حافظ نیا، ۱۳۷۱)

حضور عربستان در سیاست نیکسون علاوه بر اینکه اعراب را نسبت به همکاری با این طرح راضی و خوش‌بین می‌ساخت، متضمن این فرضیه بود که منافع ایران و منافع دولت‌های عرب کرانه جنوبی خلیج فارس با یکدیگر مطابقت و سازگاری دارد. ایالات متحده با اجرای دکترین نیکسون و سیاست دو ستون، ضمن کمک به فروپاشی امپراتوری بریتانیا که خواستار آن بود، پاکستان آمریکا یا قدرت توازن و صلح آمریکایی را جانشین پاکستان بریتانیا قدیمی و منفور ساخت که آغازی برای دوران تشدید سلطه‌گری و چپاول بیشتر با حفظ ظواهر و به دست رهبران وابسته منطقه بود. همچنان‌که ذکر گردید، در این موازنه قدرت و صلح آمریکایی، وظیفه اصلی و اول را ایران با شرایط مناسب و آمیخته با اهداف غرب انجام داد.

ب- علل و اهداف انتخاب ایران در استراتژی منطقه‌ای آمریکا

اصل نیکسون در کشورهایی اجرا شد که از توانمندی‌های لازم برای حفظ منافع آمریکا و تحکیم نفوذ این کشور برخوردار بودند. ایران براساس ملاحظات زیر، توانایی اجرای وظیفه مورد نظر سیاست آمریکا را دارا بود: الف- موقعیت استراتژیکی: یکی از شرایط مهم ایالات متحده در این انتخاب، برخورداری هم‌پیمان منطقه‌ای از موقعیت استراتژیکی مهم در حوزه مورد نظر بود (برژینسکی، ۱۳۶۹: ۳۳) تلفیقی از نفت در جنوب و کمونیسم شوروی در شمال، مفاهیم بنیادی و اساس آشکار اهمیت استراتژیکی ایران بود. ایران در میان کشورهای عرب منطقه، تنها کشوری است که بر خلیج فارس اشراف کامل دارد. در حالی که در ساحل جنوبی خلیج فارس، کشورهای متعدد عرب قرار داشتند که کوچک و ناتوان بودند. این وضعیت بدان مفهوم بود که ایران می‌تواند بیش از سایر کشورهای منطقه، در کنترل خلیج فارس موثر باشد. بنابراین رژیم شاه می‌بایست به طور انحصاری هر تصمیم سیاسی یا موضع‌گیری نظامی را در مورد وضعیت منطقه اتخاذ می‌نمود. در صورتی که این وظیفه به دولت‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس واگذار می‌شد، واکنش‌گن برای پیشبرد استراتژی آمریکا در منطقه باید با شش کشور هماهنگی برقرار می‌کرد. به علاوه از لحاظ جغرافیایی ایران در مرز جنوبی اتحاد جماهیر شوروی واقع شده بود که از نظر منافع آمریکا حائز اهمیت بسیار بود. اهمیت استراتژیکی ایران از پایان جنگ دوم بین‌الملل و شروع جنگ سرد در برنامه‌های آمریکا افزایش یافت.

ایران مرکز کمربند امنیتی پیرامون شوروی در حاشیه آن کشور بود و آن را با کمک پیمان سنتو در چارچوب سیاست جلوگیری از توسعه و پیشرفت شوروی مستحکم می‌نمود، چرا که ضعیف گشتن ایران و خلیج فارس، سبب تسلط شوروی بر اروپا و شرق آسیا می‌گردید. ریچارد نیکسون، ریاست جمهوری آمریکا، می‌گوید که اگر خطی ژئوپولیتیک میان خاورمیانه رسم شود، آن خط مستقیماً از عربستان، ایران، امارات و تنگه هرمز عبور خواهد کرد؛ تنگه‌ای استراتژیک که چهل درصد از نفت جهان آزاد از آن می‌گذرد و روزی بیست میلیون بشکه نفت، به قرار ساعتی هشتصد هزار بشکه، از آن عبور خواهد کرد.

ایران همچنین وظیفه اتصال ناتو را به پیمان سنتو بر عهده داشت. این زنجیره دفاعی به منظور سد نفوذ کمونیسم، از اروپای غربی و شمال مدیترانه شروع و در کنار هم به منتهی‌الیه جناح شرقی در ترکیه ختم می‌شد و از طریق ایران و پاکستان به جنوب شرقی آسیا منتهی می‌گشت. (سهرابی، ۱۳۶۹: ۳۳۷)

انگیزه توسعه‌طلبی در سیاست خارجی ایران

ایران به رهبری محمدرضا پهلوی، اشتیاق شدیدی به اجرای نقش سرپرستی و حاکمیت سیاسی و نظامی بر پیرامون خود داشت. تشریح دکترین نیکسون در مشارکت جمعی، عظمت طلبی‌های شخصی شاه را ناگزیر ساخت و او به صورت یک امپریالیسم کوچک جاه‌طلبی را در لفافه ژاندارمی و همکاری‌های منطقه‌ای ظاهر کرد. (کرباسچی، ۱۳۶۹: ۲۶۷) هدف عمده شاه، تثبیت پایه‌های حکومت با گسترش توانایی‌های خود به خارج از مرزها و داشتن یک کارکرد بین‌المللی بود. تاجگذاری شاه در بیست‌ونهم اکتبر ۱۳۴۶/۱۹۶۷ش در کاخ گلستان و لقب آریا مهر و سپس مراسم تخت جمشید با حضور گسترده رهبران جهان مخصوصاً شیوخ خلیج فارس نشان‌دهنده این امر بود که ایران به صحنه سیاسی بین‌المللی وارد گشته است و باید بر منطقه خود تاثیر بگذارد.

شاه در مصاحبه با آرنودو برچگوییو، سردبیر مجله نیوزویک، در سال ۱۹۷۳م بر این امر تاکید کرد: «من در سال ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ در این باره فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که آمریکا نمی‌تواند مدت زیادی نقش ژاندارم بین‌المللی را بازی کند. در سال ۱۹۷۱، با خروج انگلیسی‌ها از خلیج فارس خلأ پدیدار شد. آمریکایی‌ها نیز برای اجرای نقش ژاندارم بی‌میل بودند، دیگر ما چاره نداشتیم. شاه، با افزایش قیمت نفت، اطمینان حاصل کرد که در آینده یکی از پنج قدرت بزرگ

جهان می‌گردد و عنوان منجی جهان سوم را بر خود نهاد. اقدامات شاه در کمک به رژیم‌های مختلف منطقه، خاورمیانه و حتی آفریقا و اروپا نشان دهنده حس عظمت‌طلبی و اشتیاق سیری‌ناپذیر در قدرت و سلطه بود.

استراتژی مهار دوجانبه

در ماه مه ۱۹۹۳ (خرداد ۱۳۷۲) «مارتین ایندیک» مدیر کل خاورمیانه‌ای وزارت امور خارجه آمریکا و مسئول امور خارجه در شورای امنیت ملی دولت کلینتون طی سخنانی در «مؤسسه مطالعه سیاسی خاورمیانه واشنگتن» در خصوص سیاست‌گذاری خارجی کاخ سفید در خاورمیانه برای اولین بار از استراتژی جدید آمریکا در خلیج فارس با عنوان «مهار دوجانبه» سخن به میان آورد. وی با اشاره به استراتژی دهه ۱۹۸۰ آمریکا در قبال ایران و عراق که مبتنی بر ایجاد تعادل بین دو کشور با تکیه بر یکی علیه دیگری بود و اذعان صریح به شکست آن اظهار داشت: «سیاست دولت کلینتون با هدف بازدارندگی ایران و عراق در وهله نخست از این ارزیابی نشأت می‌گیرد که رژیم‌های این دو کشور از نقطه‌نظر منافع مادی در منطقه، خطرناک محسوب می‌شوند. بنابراین، این استدلال را که بایستی به بازی کهنه موازنه قدرت بین آنها ادامه داد و به یکی کمک کرد تا به سطح دیگری برسد، پذیرفته نیست. ورشکستگی چنین سیاستی نه تنها در حمله عراق به کویت کاملاً به اثبات رسیده است بلکه هر ارزیابی منصفانه‌ای در مورد خصومت هر دو رژیم، این مطلب را کاملاً آشکار می‌سازد که آنها دشمن آمریکا و متحدین آن در منطقه می‌باشند. به نظر استراتژیست‌های آمریکا، واشنگتن نیازی ندارد برای مقابله با ایران و عراق به طرف دیگری متکی باشد، بلکه باید تا آنجا که توان دارد حضور نظامی خود را در منطقه خلیج فارس حفظ کند و بلندپروازی‌های نظامی ایران و عراق را مهار نماید». به این ترتیب به دنبال سخنان مارتین ایندیک استراتژی مهار دوجانبه طرح و در محافل سیاسی آمریکا مورد نقد و ارزیابی قرار گرفت و سرانجام به عنوان یک استراتژی سیاسی- نظامی جایگاه خود را پیدا کرد.

مبانی نظری و فکری استراتژی مهار دوجانبه

استراتژی مهار دوجانبه بخشی از استراتژی امنیت ملی کلینتون و برآیند نگرش رهبران سیاسی- نظامی و استراتژیست‌های آمریکا در قبال تحولات بین‌المللی، خلیج فارس و دو کشور ایران و عراق است. بر اساس استراتژی امنیت ملی آمریکا «واشنگتن حساسیت شدیدی نسبت به رویدادها و فعل و انفعالاتی که منجر به کاهش یا به خطر افتادن منافع امنیت آمریکا می‌گردد،

دارد». بر این پایه، فعل و انفعالاتی که در منطقه استراتژیک خلیج فارس با ظهور «دو قدرت متخاصم» با «منافع حیاتی آمریکا» به چشم می‌خورد «لزوم بازدارندگی ایران و عراق» را در نظر آمریکا دو چندان کرده است. از نظر استراتژیست‌های آمریکا، عراق بطور نسبتاً کاملی مهار شده اما جمهوری اسلامی ایران «در پنج زمینه تهدیدی جدی علیه ایالات متحده و جامعه جهانی» محسوب می‌شود. مارتین ایندیک طراح استراتژی مهار دوجانبه موارد پنجگانه را این چنین برشمرده است:

۱. ایران در ردیف اول کشورهای قرار دارد که از تروریسم و آدمکشی در سطح جهانی حمایت می‌کند؛
۲. ایران با حمایت حماس و حزب‌الله سعی می‌کند فعالیت‌های ما را برای پیشبرد فرآیند صلح بین اسرائیل و فلسطینیان و کشورهای عربی عقیم نماید؛
۳. ایران با همکاری کشور سودان در پی سرنگونی دولت‌های دوست ما در منطقه می‌باشد؛
۴. ایران از طریق فعالیت‌های پیگیر خود در جهت تولید تسلیحات تهاجمی، بدنبال کسب توانایی‌هایی است که بتواند از راه‌های نظامی بر خلیج فارس مسلح شود؛ و مهم‌تر از همه اینکه،
۵. ایران در پی کسب توانایی‌های هسته‌ای زیان‌آور و موشک‌های بالستیک و انتقال تسلیحات مخرب همگانی به منطقه خاورمیانه می‌باشد.

با چنین نگرشی نسبت به جمهوری اسلامی ایران، استراتژیست‌های دولت کلینتون بر این باورند که در حال حاضر شرایط لازم برای «مهار» ایران وجود دارد: اولاً با اضمحلال شوروی و نابودی بلوک شرق، آمریکا در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه از وضعیت مطلوبی برخوردار است و آرایش نیروها در این منطقه استراتژیک به نفع واشنگتن جریان دارد. ثانیاً، پیروزی آمریکا در جنگ با عراق و علاقمندی متحدین آن کشور در منطقه به همکاری نظامی با واشنگتن، آمریکا را در وضعیت برتری نسبت به گذشته قرار داده است. ثالثاً، در حال حاضر اهداف تهدیدآمیز ایران فراتر از توانایی‌های آن می‌باشد، لذا آمریکا باید هر چه سریع‌تر به مقابله با تهدیدات ایران بپردازد، زیرا اگر امروز آمریکا در تلاش‌های خود برای تعدیل رفتار ایرانیان شکست بخورد پنج سال دیگر ایران دارای چنان توانایی‌هایی خواهد شد که یک تهدید واقعی برای اسرائیل، دنیای عرب و منافع غرب در خاورمیانه محسوب می‌گردد.

با این حال، مفروضه‌های دیگری نیز مطرح می‌باشند که برخی از آنها عبارتند از:

۱. سیاست آمریکا در قبال ایران و عراق در دهه ۱۹۸۰ که مبتنی بر ایجاد تعادل بین دو کشور

با تکیه بر یکی علیه دیگری بود، در عمل با شکست روبرو شده و موجب «افتضاحات جبران ناپذیری همچون ماجرای ایران-کنترا و عراق گیت» شده است.

۲. تصور اینکه می‌توان در داخل جمهوری اسلامی ایران میانه‌روها را علیه تندروها بکار گرفت، تصور نادرستی بوده است و میانه‌روها تقصیر زیادی در تنش‌های موجود فی‌مابین دو کشور دارند و اساساً «در ایران میانه‌روها خطرناک‌تر از تندروها هستند».

۳. تاکنون نوعی عدم توازن ساختاری بین روش‌های مقابله با ایران و عراق وجود داشته و ایران هنوز با نوع برخورد بین‌المللی که با عراق شده، مواجه نگردیده است. لذا آمریکا باید این عدم هماهنگی بین‌المللی در مقابله با ایران را از بین ببرد. و سرانجام اینکه:

۴. دولت کلینتون باید همان سیاستی را که بیش از نیم قرن در قبال شوروی سابق در پیش گرفته بود، در مورد ایران نیز بکار گیرد.

آنتونی لیک مشاور امنیت ملی کلینتون در مقاله‌ای که در مجله امور خارجی به چاپ رسید، با اشاره به طرح جرج کنان برای «مهار شوروی سابق» تأکید کرد: «آمریکا باید فشارهای خود بر ایران را بشدت افزایش دهد تا در نتیجه این فشارها ایران مجبور به تعدیل رفتار خود گردد.» پاتریک کلاسون محقق انستیتوی سیاست‌گذاری خاور نزدیک نیز در این باره نوشت: «بهترین راه برخورد با ایران بکارگیری سیاستی مستمر در جهت اعمال فشار و محدودیت‌های هر چه بیشتر در قبال ایران است تا نهایتاً مشکلات داخلی رژیم موجب انفجار درونی آن گردد.»

اهداف استراتژی مهار دوجانبه در قبال جمهوری ایران

همانگونه که اشاره شد در استراتژی دولت کلینتون ایران کشوری «یاغی» و هم‌تراز با عراق شناخته شده است. کشوری که بنا به گفته فردهالیدی «همواره موجبات نگرانی رؤسای جمهوری سابق آمریکا از جیمی کارتر تا ریگان و بوش را فراهم کرده است و گویا در مورد بیل کلینتون نیز این حقیقت مصداق پیدا کرده است». بنابراین اقدامات محدودکننده آمریکا علیه ایران که از سوی رؤسای جمهور قبلی اتخاذ شده، باید بطور یکجانبه به منظور ایجاد تغییراتی در رفتار ایران ادامه یابد. این اقدامات می‌تواند چهار هدف داشته باشد. بوریس لینگن کاردار سابق آمریکا در تهران و یکی از گروهان‌های آمریکایی سفارت آن کشور در ایران این اهداف را چنین برشمرده است:

۱. تأمین ثبات و امنیت خلیج فارس: اگر چه این مسأله یکی از جنبه‌های اساسی منافع آمریکاست و ما در جریان جنگ خلیج فارس برتری عمده‌ای در صحنه کسب کرده‌ایم و ظاهراً این مسأله توسط ایران پذیرفته شده ولی حقیقت امر آن است که ایران این مسأله را مغایر با نظر خود در رابطه با امنیت خلیج فارس می‌بیند و معتقد است که امنیت خلیج فارس می‌بایست توسط کشورهای منطقه تأمین شود.

۲. حفظ جریان مذاکرات صلح خاورمیانه و ممانعت از تداوم حمایت مالی و ایدئولوژیکی ایران از حزب ... و حماس: ایران امروزه با این سیاست آمریکا در منطقه مخالفت می‌ورزد و بدین وسیله به حمایت از حزب الله در جنوب لبنان و حماس در کرانه باختری رود اردن به لحاظ مالی و ایدئولوژیکی مبادرت می‌ورزد.

۳. جلوگیری از اشاعه تسلیحات هسته‌ای در منطقه: این مسأله جنبه دیگری از منافع آمریکا بشمار می‌آید که ظاهراً توسط بلندپروازی‌ها و فعالیت‌های ایران که نسبت به فعالیت‌های عراق قبل از عملیات طوفان صحرا بی‌شبهت نیست مورد مخاصمه قرار گرفته است. و....

البته اهداف دیگری نیز از سوی تحلیل‌گران مختلف برای استراتژی مهار دوجانبه آمریکا در منطقه ذکر شده است که از جمله آنها می‌توان از سرکوب گرایش‌های اسلامی - انقلابی نام برد. به اعتراف مارتین ایندیک «مقامات آمریکایی بشدت نگران رشد گرایش‌های اسلامی - انقلابی در بین کشورهای منطقه هستند که سوئدان و الجزایر از آن جمله‌اند.» لذا دولت آمریکا در تلاش است تا با «مهار و انزوای» جمهوری اسلامی ایران به عنوان مروج و حامی اینگونه گرایش‌ها، از یک سو با اعمال فشارهای سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی - عملیات کم‌شدت - زمینه‌های «استحاله» اندیشه‌های اسلامی - انقلابی را در داخل کشور فراهم آورد. از سوی دیگر، با «تحدید نهضت‌های اسلامی در سرتاسر منطقه و ارائه دورنمایی از تحولات سیاسی دموکراتیک، توسعه بازارهای اقتصادی آزاد و برقراری ثبات به کمک نیروهای نظامی» از گسترش هر چه بیشتر آنچه که «بنیادگرایی و اصول‌گرایی اسلامی» خوانده می‌شود، جلوگیری نماید.

مکانیزم‌های اجرایی استراتژی مهار دوجانبه

در استراتژی مهار دوجانبه (ایران و عراق) دولت کلینتون، مکانیزم‌های اجرایی متفاوتی در سطوح مختلف بکار گرفته می‌شود. در مورد عراق که از نظر نظامی پس از جنگ خلیج فارس بگونه قابل ملاحظه‌ای «تعديل» شده است استراتژی مهار دولت آمریکا از طریق پیگیری اجرای

قطعه‌نامه‌های سازمان ملل دنبال می‌شود. در نظر دولت‌مردان آمریکا عراق در حال حاضر تا حد زیادی مهار شده است. علیرغم اینکه صدام حسین توانست قدرت خویش را حفظ کند و همچنان در رأس امور عراق باقی بماند اما توانایی وی در جهت فرار از انزوایی که عراق در آن قرار داد، بسیار محدود به نظر می‌رسد.

اما در مورد ایران، استراتژی مهار از طریق مکانیزم‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی به اجرا گذاشته می‌شود. در بعد نظامی، هدف جلوگیری از دسترسی جمهوری اسلامی ایران به تسلیحات هسته‌ای، سلاح‌های انهدام جمعی و جنگ افزارهای متعارف می‌باشند که به نظر استراتژیست‌های آمریکا و طراحان استراتژی مهار دوجانبه تهدیدکننده ثبات منطقه و منافع حیاتی آمریکا است. در این زمینه دولت کلینتون تلاش دارد تا با بزرگ‌نمایی خریدهای تسلیحاتی ایران «ضرورت مقابله با تهدیدات ایران» و «سیاست جمعی برای محدود نگهداشتن و مهار ایران» را به متحدین اروپایی - آسیایی خود بقبولاند. مارتین ایندیک طراح استراتژی مهار دوجانبه در این باره گفته است: «آمریکا تلاش خواهد کرد متحدین اروپایی و ژاپنی خود و همچنین سایر کشورهای روسیه و چین را متقاعد نماید که کمک به ایران در زمینه کسب تسلیحات هسته‌ای و یا امکاناتی که بتواند تهدیدی برای منطقه بشمار رود به نفع آنها نیست.» وارن کریستوفر وزیر امور خارجه دولت کلینتون نیز ضمن درخواست از کشورهای اروپایی برای پیوستن به آمریکا برای محدود کردن تقویت بنیه نظامی ایران تأکید کرد که این کشورها باید سیاست مشترکی اتخاذ نمایند تا ایران موضع خود را درباره تقویت بیش از حد بنیه نظامی‌اش در منطقه تغییر دهد. از سوی دیگر، آمریکا طرفین قراردادهای تسلیحاتی ایران همچون روسیه، چین، جمهوری چک، کره شمالی، اکراین و... را تحت فشار شدید قرار داده است تا قراردادهای خود با جمهوری اسلامی ایران را لغو کنند.

علاوه بر این، در کنار ممانعت از تقویت نظامی جمهوری اسلامی ایران، آمریکا مترصد فرصت است که با بدست آوردن بهانه و شرایط لازم تعرض کم شدت خود را نسبت به جمهوری اسلامی عملی سازد. روزنامه واشنگتن تایمز در شماره پاییز ۱۹۹۳ خود به نقل از منبعی که آن را «یک مقام پنتاگون» خواند، نوشت: «برنامه‌ریزی برای درگیری احتمالی با ایران مدت‌هاست که آغاز شده است. زیرا ایران دشمن بالقوه‌ای برای آمریکا بشمار می‌رود و واشنگتن قدرت ایران را جدی تلقی می‌کند. طراحان پنتاگون فرض را بر این نهاده‌اند که ایران در مقطعی که از زمان اقدامی خواهد کرد که لازمه‌اش پاسخ نظامی آمریکا خواهد بود. واشنگتن تایمز بهانه‌های آمریکا را سوء

قصد به یک مقام سیا در خاورمیانه و یا ممانعت ایران از به نتیجه رسیدن قرارداد سازش میان رژیم صهیونیستی ذکر کرد و خاطر نشان ساخت که آمریکا ظاهراً تنها کشور جهان است که خطر تجاوز نظامی ایران را جدی تلقی می‌کند. این روزنامه به نقل از مقام مذکور اضافه کرد: ایران طی دو سال گذشته میلیاردها دلار اسلحه خریده و اگر حضور آمریکا را در خلیج فارس نادیده بگیریم ایران امروز پر قدرت‌ترین نیروی نظامی در خلیج فارس است.

در بعد اقتصادی، هدف آمریکا جلوگیری از برقراری هرگونه روابط اقتصادی بین ایران و قدرت‌های اقتصادی اروپا و آسیا که به تقویت و رشد اقتصادی ایران و خروج آن از مشکلات موجود منتهی گردد، می‌باشد. به نظر دولت‌مردان آمریکایی «اقتصاد ایران در وضع نابسامانی قرار دارد بنابراین در برابر فشارهای غرب آسیب‌پذیر است. لذا قدرت‌های اقتصادی و دارندگان تکنولوژی پیشرفته باید از تأمین نیازهای مالی موقتی و همچنین صدور کالاهای استراتژیک با کاربرد دوگانه اقتصادی و نظامی به جمهوری اسلامی ایران اجتناب کنند. مارتین ایندیک در این باره گفته است: متحدین اروپایی و آسیایی آمریکا باید بدانند که «به نفع آنها نیست که روابط اقتصادی خود با ایران را قدری تسهیل نمایند. که ایران بتواند از یک طرف روابط تجاری عادی خود را با آنها حفظ کند و از طرف دیگر منافع مشترک همگی ما را مورد تهدید قرار دهد» پلوت ریو معاون وزیر امور خارجه آمریکا نیز چگونگی مهار اقتصادی ایران را چنین تشریح کرده است: «از طریق همکاری با دیگر کشورها تلاش می‌کنیم تا ایران را از دسترسی به فنون پیشرفته (تکنولوژی)، اعتبارات مالی و دیگر امکانات محروم نماییم».

اما دولت کلینتون در تحقق اهداف استراتژی مهار دو جانبه با مشکلات عدیده‌ای دست به گریبان است. یکی از شروط ضروری موفقیت این استراتژی در ابعاد سیاسی، نظامی و حتی اقتصادی همسویی و هماهنگی بین کشورهای پیشرفته و متحد آمریکا در تحریم مالی و تکنولوژی نظامی و غیرنظامی به جمهوری اسلامی ایران است.

در نهایت می‌توان گفت استراتژی مهار دو جانبه، نتایج زیر را به همراه داشته است:

۱. استراتژی مهار دو جانبه، بازگشت آمریکا به سیاست «ژاندارمی مستقیم» است. حضور روزافزون نیروهای آمریکایی در منطقه خلیج فارس شاهد این ادعا می‌باشد.
۲. استراتژی مهار دو جانبه به معنی اقدام جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی نیست بلکه عمدتاً بر فشارهای بین‌المللی تأکید می‌شود تا در رفتار ایران تعدیل ایجاد شود.

۳. هدف طی استراتژی مهار دوجانبه جلوگیری از دستیابی جمهوری اسلامی ایران به تسلیحات پیشرفته و کالاهای استراتژیک دارای کاربرد دوگانه نظامی و غیرنظامی می‌باشد.
۴. مهار همه‌جانبه ایران کار ساده‌ای نیست زیرا تحریم‌های بین‌المللی و توافق و همسویی جهانی در این ارتباط وجود ندارد.
۵. یکی از اهداف طی استراتژی مهار دو جانبه فراهم آوردن فرصت و مجاری مطلوب برای مذاکره است. آمریکا تلاش دارد امکان مذاکره با جمهوری اسلامی ایران را از دست ندهد.
۶. این استراتژی تهدیدی برای امنیت ملی و بقای جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.
۷. در استراتژی مهار دوجانبه «جنگ همه‌جانبه» با جمهوری اسلامی پیش‌بینی نشده بلکه حداکثر برخورد ممکن «تعرض کم شدت» است.
۸. هدف نهایی استراتژی مهار دوجانبه «استحاله» نظام جمهوری اسلامی ایران در نظم نوین جهانی می‌باشد.

پیش‌بینی یک سیستم امنیتی جدید در منطقه خلیج فارس

شرایط و موانع برای طراحی سیستم امنیتی جدید خلیج فارس:

امنیت منطقه بدون برقراری سیستم امنیتی باثباتی در کل منطقه، تأمین نمی‌شود. برقراری ثبات در منطقه، افزون بر بازسازی عراق، به دو موضوع دیگر نیز پیوند خورده است: نخست آنکه، خبگان عربستان سعودی و دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس لزوم بازسازی داخلی در کشورهای خود را بپذیرند و آمریکا و کشورهای منطقه نیز با یکدیگر روابط تجاری داشته باشند. البته، در حال حاضر نیز چنین است، اما به نظر می‌رسد که در برخی از موارد، این روابط، در اثر شعارهای هر دو طرف، تیره و مغشوش است. تحلیل چالش‌های استراتژیک امنیتی خلیج فارس، زیان‌های وابستگی منطقه به حضور نظامی دائمی و فزاینده آمریکا و آماده‌باش نیروهای این کشور برای انجام جنگ‌های پرخطر و پرهزینه، از دیگر موضوعاتی است که در این مجال، مورد بررسی قرار می‌گیرد. نوشته حاضر اعمال لیبرال دموکراسی به صورت یکجانبه از سوی آمریکا در عراق یا بازگشت به رویکرد قدیمی تعادل قدرت در منطقه را برای امنیت منطقه مؤثر و کارآمد نمی‌داند. همچنین، نگارنده معتقد است که تلاش چندجانبه بین‌المللی برای ایجاد تعادل قدرت در داخل منطقه، همراه با اصلاحات سیاسی گسترده می‌تواند ثبات طولانی مدتی را پایه‌ریزی کند.

شرایط استراتژیک خلیج فارس

طراحان آینده سیستم امنیتی باثبات در خلیج فارس با دشواری‌ها و پیچیدگی‌های فراوانی روبه‌رو خواهند بود. نخستین مشکل، وجود سه قطب بالقوه قدرت (عربستان و دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، ایران و عراق) در این منطقه است. هر چند عربستان سعودی به حفظ وضع موجود قدرت استراتژیک و سیاسی منطقه معتقد است، اما ایران و عراق به آن اعتقادی ندارند. افزون بر این، هیچ یک از سه کشور مزبور از موازنه کنونی قدرت راضی نیستند و به تلاش آمریکا برای حفظ این موازنه نیز تمایلی ندارند. در برخی از مواقع، به نظر می‌رسد عربستان که بیشترین قدرت را در منطقه دارد، از دخالت آمریکا برای حفظ امنیت منطقه استقبال نکند. ایران نیز احساس می‌کند شایستگی آن را دارد که قدرت برتر منطقه باشد؛ حتی که به نظر این کشور، نادیده گرفته شده است. عراق نیز که در گذشته مایل بود نقش اول را در جهان عرب ایفا کند، به دلیل تنگناهای ژئوپلیتیک در خلیج فارس و عبور خط لوله‌های صادرات نفتش که از میان کشورهای رقیب می‌گذرد و مشکلات اخیرش پس از تهاجم آمریکا، توانایی طرح ادعاهای قدیمی خود را ندارد و در این زمینه، با مشکلاتی فراوان و عمیق روبه‌روست.

دوم اینکه، هیچ‌گونه همگونی و تناسبی بین این سه قطب وجود ندارد. مردم و جغرافیای طبیعی ایران، موقعیت برتر و عمق استراتژیک بیشتری را برای این کشور فراهم می‌کند. در دهه ۷۰، عراق تنها در صورتی توانایی رقابت با قدرت ایران را داشت که جامعه خود را به صورت همیشگی نظامی می‌کرد. از سوی دیگر، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و در راس آنها عربستان از توان مالی بسیار بالایی برخوردارند، اما این توانایی‌ها به حالت راکد درآمده و آنها نمی‌توانند توانایی مزبور را به برتری استراتژیک تبدیل و بین خود با ایران یا با عراق موازنه قدرت ایجاد کنند.

این پویایی و تحرک بدین معنی است که هر چند تاکنون، منطقه، مطابق اصول سیاست واقع-گرایانه اداره شده، اما پیش‌شرط‌های لازم برای موفقیت، مانند توانایی برای دستیابی به موازنه قدرت و پذیرش حفظ وضع موجود از جانب عموم کشورها، وجود نداشته و در نتیجه، این منطقه برای مردم خود و مردم دیگر قسمت‌های جهان همچنان، ناآرام باقی مانده است، در حالی که دیگر قسمت‌های جهان به مراتب از این منطقه امن‌ترند. در دهه ۸۰، در سطح جهانی، تفکر جدید درباره مفهوم امنیت به طور شگفت‌آوری از سوی گورباچف و ریگان پشتیبانی می‌شد. هم‌زمان با این تفکر، تعریف بسیار موسعی از امنیت در غرب رواج یافت که ابعاد جدید مشروعیت اقتصادی و

سیاسی را نیز شامل می‌شد. در واقع، زوال درک سنتی و رئالیستی از روابط بین‌الملل و پایان مفهوم حاصل جمع جبری صفر در امنیت ملی عرصه را برای اعمال سیستم امنیت جمعی گشود. طی دهه ۹۰، در اروپا، شرق آسیا و آمریکای لاتین مفاهیم امنیت جمعی رایج و سیستم امنیتی جدید با تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی تقویت شد؛ دگرگونی‌هایی که ثبات را به منزله زیربنایی در این مناطق فراهم کردند. در واقع، ثبات از یکسو، اصلاحات معنی‌دار را تقویت می‌کند و از سوی دیگر، به آن وابسته است؛ وضعیتی که در منطقه خلیج فارس وجود ندارد.

قرن بیست و یکم در حالی آغاز شد که آمریکا از طریق حضور فزاینده خود، به دنبال ایجاد امنیت و ثبات در منطقه خلیج فارس بود. آمریکا دریافته بود که با بروز تغییر در موازنه قدرت، مانند دهه‌های ۸۰ و ۹۰، امکان بروز جنگ وجود دارد و دیگر نمی‌توان، با مداخله، مانع از وقوع این جنگ شد؛ بنابراین، انگیزه بیشتری برای حفظ و تداوم حضور خود در منطقه به دست آورد. در واقع، از نظر آمریکا، عملکرد و ساختار نیروهایش بیانگر این واقعیت است که ایجاد یک سیستم امنیتی، بدون حضور عمده این کشور امکان‌پذیر نیست. در عین حال، با توجه به مشکلات عملی و سیاسی حضور دائمی و فزاینده، آمریکا برای مقابله با بدترین شرایط نظامی و اجرای عملیات‌های پرهزینه، سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی کرده است تا از این طریق، بتواند با دستیابی کشورهای منطقه به سلاح‌های کشتار جمعی نیز مقابله کند.

نکته مهم اینکه مشکل استراتژیک و دشوار واشنگتن، که پیش از ۱۱ سپتامبر، نیز کاملاً مشهود بود، باید به صورت واضح و شفاف توضیح داده شود. آمریکا به دلیل تأثیر دو موضوع نفت و اشاعه سلاح‌های هسته‌ای بر منافع خود، به دنبال ایجاد و گسترش سیستم امنیتی متمایل به غرب و باثبات در خلیج فارس است. در زمینه میزان دقیق وابستگی آمریکا به نفت خلیج فارس در درازمدت، بحث‌ها و نظریات بسیار زیادی وجود دارد، اما واقعیت آن است که این کشور به یک اقتصاد سالم و متمرکز جهانی، وابستگی حیاتی دارد. بی‌ثباتی در تأمین نفت، به سرعت، بر اقتصاد جهانی و به دنبال آن، بر اقتصاد آمریکا تأثیر خواهد گذاشت. همچنین، یکی از منافع تثبیت شده آمریکا ممانعت از اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی از سوی رژیم‌هایی است که احتمال دارد منابع نفتی آمریکا را تهدید کنند. اینکه نیروها، پایگاه‌ها و متحدان محلی آمریکا ممکن است در معرض خطر سلاح‌های کشتار جمعی قرار بگیرند، یکی از مهم‌ترین نواقص و معایب سیستم امنیتی موجود است؛ اقدامی که در نتیجه آن، تهدید آمریکا به دخالت در تهاجم‌های منطقه‌ای کم‌رنگ و بی‌اثر می‌شود.

حضور نظامی آمریکا، افزون بر هزینه‌های مستقیمی که دارد، بروز برخی از نارضایتی‌های سیاسی را نیز باعث شده است. همچنین، گفته می‌شود که آمریکا- صرف‌نظر از دلایل مربوطه- با حضورش در منطقه از اسرائیل حمایت می‌کند و رژیم‌های سلطنتی و استبدادی عرب را نیز مورد حمایت قرار می‌دهد. در بسیاری از این کشورها، علت اصلی نارضایتی‌های سیاسی بحران‌های اقتصادی- اجتماعی‌اند که گریبان‌گیر کل منطقه می‌باشند. این مشکلات با گزارش سازمان ملل درباره توسعه انسانی در کشورهای عرب در سال ۲۰۰۲ آشکارتر و پررنگ‌تر شده است. (از نظر فلسفی، این نارضایتی‌ها که از تلاش دنیای اسلام و اعراب برای سازگاری با مدرنیته حاکی است، نشان می‌دهد مسلمانان در پی یافتن پاسخی در مورد دنیای مدرن در قالب و چهارچوب اسلام هستند. القاعده بزرگ‌ترین نمود این نارضایتی می‌باشد. این نارضایتی عمومی نسبت به رژیم‌های کنونی منطقه، آمریکا و متحدان باقی مانده آن، به ویژه عربستان سعودی را تهدید می‌کند. در نتیجه، استراتژی حضور نظامی و تقویت مجدد آن، دیگر مؤثر نخواهد بود و همین نشان می‌دهد موازنه قدرت به تنهایی کافی نیست.

در مجموع، اکنون، آمریکا به یک استراتژی نظامی متکی است که هزینه‌ها و خطرهای مستقیم فزاینده‌ای دارد. این کشور همچنین، از میان سه قدرت بومی در منطقه به ضعیف‌ترین آنها متکی است و از آن حمایت می‌کند؛ قدرتی که ثبات سیاسی چندانی ندارد، حتی آمریکا پس از سرنوشتی رژیم مخالف خود (رژیم صدام) با رژیم مخالف دیگری (ایران) روبه‌روست. بدین ترتیب، وضعیت موجود موقعیت مناسب و آسوده‌کننده‌ای نیست. با وجود این، گزینه عقب‌نشینی از خلیج فارس- مانند آنچه سی سال پیش انگلستان با علم به جانشینی آمریکا انجام داد- در دستور کار آمریکا قرار ندارد؛ بنابراین، منافع این کشور ایجاب می‌کند تا از سیستم امنیتی مطلوب‌تر، عملی‌تر و باثبات‌تری که تغییرات و تحولاتی سیاسی را موجب شود، حمایت کند.

خلیج فارس یکپارچه

امروزه، خلیج فارس بیشتر از دهه ۷۰ یا هر زمان دیگری، آستان حوادث دنباله‌داری همچون مسئله سلاح‌های هسته‌ای و اشاعه موشک (اسرائیل، پاکستان و هند)، منازعه فلسطین و اسرائیل، آمال استراتژیک و فزاینده اسرائیل، رقابت‌های ایران، عربستان و پاکستان در افغانستان و آسیای مرکزی و گسترش افراط‌گرایی است. تمام این عوامل نشان می‌دهد که امنیت خلیج فارس، دیگر مانند گذشته، تنها به استیلای قدرت برتر، رویارویی‌های مربوط به جنگ سرد یا رقابت‌های

منطقه‌ای بستگی ندارد. سیستم امنیتی آینده خلیج فارس هر چه باشد، باید در برابر نیروهای گسترده بین‌المللی توان مقاومت داشته باشد. در واقع، این سیستم باید بتواند با تغییرات سیاسی عمیق در داخل منطقه، منازعات ارضی حل نشده، حوادث ناگهانی و شوک‌های وارد شده از مناطق دیگر، فراز و فرود روابط اعراب و اسرائیل، احتمال همیشگی اشاعه سلاح‌های هسته‌ای و عدم اطمینان از وضعیت اقتصادی منطقه به دلیل اتکا به فروش نفت، که قیمت آن نیز در نوسان است، روبه‌رو شود. برقراری این سیستم بسیار دشوار است و چنانکه مشاهده می‌شود حذف صدام نیز به تنهایی نتوانسته است تمامی مشکلات را برطرف کند.

موازنه قدرت

همان‌گونه که از تاریخ گذشته خلیج فارس برمی‌آید، دستیابی به یک موازنه قدرت محلی بسیار مهم است. دو پیش‌نیاز مهم چنین موازنه‌ای، که هرگز در خلیج فارس محقق نشده است، یکی این است که هیچ قدرت واحدی نمی‌تواند از ترکیب توانایی‌های چند کشور دیگر نیرومندتر باشد و دیگر اینکه، همه قدرت‌های منطقه نسبت به وضع موجود رضایت دارند. در آینده قابل پیش‌بینی، همانند موقعیت کنونی، موازنه قدرت در خلیج فارس به دست آمریکا صورت خواهد گرفت، اما با از بین رفتن نیاز به اقدامات نظامی برای محدود کردن عراق، تغییراتی در نیروهای نظامی آمریکایی در منطقه ایجاد خواهد شد که در نهایت، آمریکا را به کاهش حضور خود در منطقه و خواهد داشت. در درازمدت، ایجاد یک موازنه پایدار درون منطقه‌ای به آمریکا کمک خواهد کرد که از حضور گسترده خود بکاهد و دیگر به ارسال یک نیروی عظیم برای مداخله در مواقع بحرانی نیازی نداشته باشد.

ایجاد یک موازنه پایدار منطقه‌ای به یک سلسله گام‌های نظامی و ژئوپلیتیک نیاز دارد. به عبارت دیگر، باید برخی از چالش‌ها رفع شوند؛ زیرا، در غیر این صورت، برخی نسبت به وضع موجود ناراضی باقی می‌مانند و سرانجام، به رفتارهای تهاجمی روی می‌آورند. بدیهی است که هر رژیم‌ی که در عراق قدرت را در دست گیرد، نگران دسترسی خود به خلیج فارس خواهد بود، اما ایران می‌تواند به آسانی، مانع از کشتیرانی عراق شود. غیرمنطقی نیست که عراق پس از صدام، از همسایگان خود، اروپا، به ویژه آمریکا انتظار داشته باشد که دسترسی بلامانع این کشور را به خلیج فارس تضمین کنند. در غیر این صورت، ممکن است عراق بار دیگر موضوع مرز خود با ایران

را در طول رودخانه اروند پیش بکشد. در مورد ایران، اقدامات اعتمادسازی، شامل کاهش نیروهای نظامی آمریکا، می‌تواند ترس و نگرانی ایران را کمتر کند.

نیروی نظامی عراق به بازسازی و مدرنیزاسیون نیاز دارد، تا حدی که بتواند بر قلمرو کشور خود کنترل داشته باشد، ولی نتواند با گسترش توانایی‌های خود در درازمدت، به قلمرو کویت یا ایران تجاوز کند. کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نیز باید اتحادیه دفاعی و توان تهاجمی خود را حفظ کنند تا مانع از هرگونه حمله شوند. آنها همچنین، باید توان خود را برای حمایت از کویت در برابر تهدیدهای عراق حفظ کنند. عربستان سعودی باید بتواند با این همه سرمایه‌گذاری عظیم، به حدی توانایی نظامی داشته باشد تا دست کم، عملیاتی را در حد متوسط به اجرا درآورد؛ اقدامی که به افزایش کارآمدی نهادهای دفاعی به عنوان قسمتی از این تغییر گسترده نیاز دارد.

چند جنبه‌گرایی

هزینه ایجاد موازنه پایدار و اصلاحات گسترده بسیار گزاف است و آمریکا به تنهایی، نمی‌تواند از عهده آن برآید. همچنین، به سود هیچ‌کس نیست که سیستم امنیتی خلیج فارس، تنها صلح آمریکایی باشد، بلکه لازم است آمریکا و اتحادیه اروپا در این فرآیند از کمک به ساخت یک دولت جدید در عراق گرفته تا تشویق به انجام اصلاحات و میانه‌روی و متقاعد کردن اعراب خلیج فارس به تغییر با هم مشارکت داشته باشند، هرچند ممکن است مجموعه چهارگانه آمریکا، اتحادیه اروپا، سازمان ملل و روسیه وسیله دیپلماتیک چندجنبه مفیدی باشد. آشکار است که آمریکا در ایجاد و پشتیبانی از موازنه پایدار قدرت منطقه‌ای، نقش اصلی را ایفا خواهد کرد. اروپا نیز به رغم نقایص سیاسی - نظامی خود، باید بیشترین نقش امنیتی را برعهده داشته باشد. اروپا برای کمک به مسائل، مانند بازسازی نیروهای مسلح عراق، تأکید بر اعمال تحریم‌های ایران و عراق و پیشبرد اعتمادسازانه نظامی در جایگاه مناسبی واقع شده است. اتحادیه اروپا باید حضور معتدلی در منطقه داشته باشد و توانایی نیروهای حاضر در منطقه را افزایش دهد تا اندکی از این بار عظیم را که در حال حاضر، آمریکا تقریباً به تنهایی بر دوش گرفته است، برعهده بگیرد. البته، پیشبرد اصلاحات نباید تنها به آمریکا یا اروپا واگذار شود. با وجود این، ترکیب اهرم دیپلماتیک آمریکا و عملکرد اروپا در زمینه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و پیشبرد زمامداری خوب، می‌تواند روند اصلاحات را در منطقه تقویت کند و زیربنایی برای دموکراسی پایدار باشد.

در برخورد با منازعه فلسطین و اسرائیل عمل‌گرایی قاطعی لازم است. بی‌گمان، اگر منازعه فلسطین- اسرائیل فروکش کند، ایجاد یک سیستم امنیتی باثبات‌تر و پیشبرد اصلاحات در خلیج فارس آسان‌تر خواهد بود. چنین حل و فصلی، افکار عمومی ضد آمریکایی و حمایت مردم از تندروهای اسلام‌گرا را کاهش خواهد داد و نگرانی‌های امنیتی اسرائیل را درباره همسایگان شرقی-اش برطرف خواهد کرد. اما حتی با دخالت گسترده آمریکا و اروپا نیز کاهش سریع منازعات امکان‌پذیر نخواهد بود؛ بنابراین، هر چند لازم است آمریکا و اروپا پس از جنگ عراق، در پی روند جدید صلح باشند، اما سیستم امنیتی جدید در خلیج فارس نمی‌تواند منتظر برقراری صلح بین اسرائیل و فلسطین باشد. اگر بتوان سیستم امنیتی پایداری را در خلیج فارس ایجاد، نیروهای افراطی را محدود و ایران را نیز به این سیستم وارد کرد، پیشبرد امور در جبهه دیگر نیز بسی آسان‌تر خواهد بود.

به لحاظ اینکه حضور آمریکا در منطقه از ابتدا به عنوان یک قدرت جایگزین بوده است و بنابراین واقعیت که تاریخ حضور نظامی آمریکا به طور گسترده در خلیج فارس و خاورمیانه به جنگ جهانی دوم باز می‌گردد، پس این دولت در جهت بسط حضور خود در منطقه به ایجاد پایگاه‌های مختلف در سرزمین‌های عربی و با امکانات مالی همان دولت‌ها به بهانه حفظ امنیت و حراست از این دولت‌های عربی اقدام نمود، از جمله در سال ۱۹۴۹ به ایجاد نیروی خاورمیانه‌ای در ارتش آمریکا دست زد و مقر اصلی آنها را پایگاه دریایی انگلیس در جفیر بحرین قرار داد و با موافقت دولت سعودی در خاک عربستان و در کنار خلیج فارس مبادرت به تأسیس پایگاه هوایی کرد و همچنین پنتاگون در تدارک ساخت یک مرکز عملیات هوایی ترکیبی در پایگاه «ال‌آوید» قطر (جهت جایگزین کردن یک نمونه دیگر از آن در عربستان سعودی در مواقع اضطراری) قبل از آغاز حمله به عراق بود و در عین حال آمریکا دیگوارسیا را نیز همواره در اختیار داشته است و کشور کویت نیز در نقش پایگاه بزرگ و گسترده آمریکا در حوزه خلیج فارس شناخته می‌شود و همینطور در عمان جزیره «مسیره» و پایگاه «ثومرایت» را در اختیار اهداف خود خواهد داشت. ایالات متحده آمریکا در حال تکوین بزرگترین تغییر در استراتژی خود پس از جنگ جهانی دوم است، آمریکا در حال حاضر ۶۰۰ هزار نیروی نظامی در نقاط مختلف جهان دارد اما همچنان شبکه نظامی خود را در سرتاسر جهان گسترش می‌دهد و به سیاست «لیلی‌پد» روی آورده است و «داگلاس فایت» مرد شماره ۳ پنتاگون معمار این تغییرات است که عقیده دارد جهان امروز در شرایطی است که آمریکا باید بتواند هر لحظه و در هر جا برای عملیات فوری آماده باشد. این

شبکه‌ها علاوه بر پایگاه‌های سابق موجود در اروپا، آسیا و خاورمیانه از جمله بحرین، قطر، کویت، عربستان سعودی و حضور در عراق و نیز پایگاه‌های مشترک ناتو شامل می‌شود. رامسفلد وزیر دفاع آمریکا از این استراتژی نوین به عنوان «تنظیم تازه» نام برده و ویلیام آرکین تحلیلگر مسایل دفاعی گفته است: «وضعیت تازه، به زبان ساده و خالص همان وجود امپراتوری جهانی است.»

تدوین و اعمال مدلی از سیستم امنیتی خلیج فارس پس از صدام مهم و ضروری است. اگر فرض کنیم که مسائل مربوط به تغییر رژیم در عراق با موفقیت پیش برود، در آن صورت، آمریکا همان گزینه‌هایی را پیش‌رو خواهد داشت که برنامه‌ریزان انگلیسی به هنگام تسلطشان بر خلیج فارس پیش‌رو داشتند؛ بنابراین، آمریکا مجبور است به صورت درازمدت در امور محلی خلیج فارس دخالت کند و به دلیل حفظ حضور گسترده نیروهایش برای جلوگیری از هرگونه منازعه، خطرهای زیادی را متحمل شود. برکناری صدام تمامی خصومت‌هایی را که متوجه آمریکاست، برطرف نخواهد کرد و حضور نظامی گسترده و مداوم و دخالت و تهدید به مداخله، این خصومت را تداوم خواهد بخشید؛ بنابراین، شدیداً به نفع آمریکاست که سیستم کارآمد و پایداری را ایجاد کند. اگر آمریکا به جای سیستم امنیتی انقلاب دموکراتیکی را تحمیل یا متحدان منطقه‌ای‌اش را به موازنه قدرت وابسته کند، چندان موفق نخواهد بود. در عوض، آمریکا و اروپا باید با مشارکت یکدیگر سیستم امنیتی پایداری را ایجاد کنند که بر ترکیبی از موازنه قدرت و پیشرفت‌های بشری- در نواحی دیگر تجربه شده است مبتنی باشد.

سیستم امنیتی آینده خلیج فارس باید از دو بخش تشکیل شود. یکی به موازات محور عمودی سنتی باشد، یعنی موازنه قدرت نظامی بین ایران، عراق و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس که ایجاد ثبات آنها را راضی خواهد کرد. بخش دیگر نیز، باید موازی با محور افقی ایجاد شود، یعنی زمامداری خوب، اصلاح بازار آزاد؛ نهادسازی، آموزش و پرورش پیشرفته و رسانه‌های پویا؛ حاکمیت قانون؛ و دموکراسی گام به گام را شامل شود. سیستم امنیتی بعد از جنگ نباید تنها افراد امنیتی را در رأس حکومت قرار دهد، بلکه لازم است به فراتر از آن بیانیدیشد و ریشه-های نارضایتی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و همچنین، افراط‌گرایی را از بین ببرد.

در وضعیت‌های دیگر ممکن است بحران‌های بیشتری در خلیج فارس ظهور کنند. یک موازنه قدرت بی‌ثبات در منطقه، آمریکا را وادار می‌کند تا حضور نظامی فعال خود را همچنان حفظ کند. شکست اصلاح حکومت در دولت‌های خلیج فارس و خاورمیانه زوال تدریجی اقتصاد اجتماعی را باعث خواهد شد و همین امر به بی‌ثباتی سیاسی تبدیل خواهد شد و در نهایت، هرگونه سیستم

امنیتی را ناکارآمد خواهد کرد. ترکیب موازنه قدرت و اصلاحات با ثبات و پیشرفت، می‌تواند خلیج فارس و کشورهای وابسته به آنرا از یک گذشته سرشار از منازعه و خصومت به آرامش برساند.

قابلیت‌ها و محدودیت‌های قدرت نرم در ابعاد نرم‌افزاری امنیت ملی

"قدرت نرم" ظاهری آرام اما باطنی استوار و آهنین دارد و از آنجا که هدف اصلی آن جذب قلوب و اذهان است دارای آثار و تاثیرگذاری بسیار عمیق‌تر از قدرت سخت می‌باشد و به مثابه گزینه نخست دولت مردان می‌تواند به کشور جهت امکان‌پذیر شدن استراتژی ملی هدایت اشتیاق ملی شکل‌گیری اراده واحد و تقویت قدرت فرهنگی رسوم قومی «سیستم اجتماعی» و «رژیم اقتصادی» شیوه زندگی و... نتایج انباشت روند تکاملی جوامع بشری باشند. قدرت نرم قابلیت روز آمد شدن دارد. قدرت نرم محدودیت‌های مرزهای جغرافیایی «قومیت‌ها» زمانه و فضا را پشت سر گذاشته و دارای دامنه اثرگذاری بسیار گسترده‌ای می‌باشد و دارای فرایندی پویاست. (نای: ۸۲)

در "چارچوب قدرت هنجاری، باورها و ارزش‌های دینی" نیز به دلیل تاثیر مستقیم و کلیدی بر ساختار و روند قدرت و تصمیم‌گیری از جایگاه قدرت نرم برخوردارند بدیهی است مذهب می‌تواند از طریق نقش و جایگاهی که در ساخت قدرت دولت و تاثیری که بر سیاست‌گذاران داخلی دارد نظام بین‌الملل و روابط پیچیده در آن را نیز از مکانیسم اثر بخشی قدرت و رفتار کشورها تحت تاثیر قرار می‌دهد. (متقی: ۹۰)

انسجام سیاسی - اجتماعی به عنوان عنصر قدرت نرم عامل دیگری در بعد نرم‌افزاری امنیت می‌باشد. شکاف‌های قومی، مذهبی و طبقاتی منجر به شکل‌گیری علائق، مقاصد و منافع متفاوت در میان یک سرزمین و جمعیت واحد خواهد گردید و در نتیجه منابع محلی جای خود را به منافع ملی خواهند داد. در واقع رشد چنین ارزش‌ها و منافع و همچنین تعمیق شکاف‌ها و تبدیل آن به انرژی‌های منفی و متراکم منجر به شکل‌گیری حرکت‌ها و جریان‌های تجزیه‌طلبانه خودمختار و یا آشوب‌ها و شورش‌های محلی فرقه‌ای، قومی و مذهبی خواهد شد. نتیجه آنکه چنانچه زمینه‌ها و رشد لازم برای این آسیب‌های محیطی فراهم باشد تهدیدات خارجی می‌تواند بر فضا بستر و زمینه‌های مربوط به انسجام سیاسی - اجتماعی تاثیر سوء نهاد و حاکم باشد.

"توان سیاسی دولت" مولفه دیگری از بعد نرم‌افزاری امنیت ملی تلقی می‌شود. توان سیاسی شامل طراحی تنظیم و اجرای سیاست‌های امنیت ملی است و علاوه بر آن ارزیابی تهدید تصمیم

گیری‌ها، اجرای سیاست‌های بسیج و تخصیص منابع در آن جای می‌گیرد و بیشتر به روش‌ها و ابزارهای نرم‌افزاری ظرفیت‌سازی متکی است. در حالی که مشروعیت و انسجام سیاسی-اجتماعی چارچوب‌های مفهومی بعد نرم‌افزاری را تشکیل می‌دهند. (کاستلز: ۸۰)

"روحیه سیاسی" به میزان توافق عام ملی، پیرامون اهداف و شیوه‌های سیاست‌های امنیتی دلالت دارد. یعنی آنکه هر اندازه وحدت‌نظر در خصوص اهداف و روش‌های اجرایی امنیت بیشتر باشد توان سیاسی از این حیث افزایش می‌یابد لذا هر قدر تصمیمات متخذه بیشتر متکی بر مدل افکار عمومی و اجماع نخبگان باشد توان سیاسی نیز افزایش می‌یابد. تضعیف توان سیاسی در محورها و اجزاء مختلف آن می‌تواند ظرفیت سیاسی کشور را تضعیف نماید و از این طریق به تامین امنیت نرم‌افزاری ناشی از قدرت نرم آسیب برساند. بنابراین یکی از محورهای اصلی تهدیدات دشمن علیه امنیت ملی تضعیف قدرت نرم از طریق تضعیف توان و ظرفیت سیاسی کشور است. (نای: ۸۸)

بر اساس دیدگاه‌های جوزف نای در قدرت نرم تزویر، دروغ و فریبکاری نمی‌تواند جایگاه داشته باشد و اصولاً قدرت نرم باید از طریق استدلال رضایت و اقناع ایجاد و به کار گرفته شود. قدرت نرم با اقدامات گفتاری یا رفتاری خصمانه منافات دارد. (متقی: ۷۶)

از نظر مکتب ولز (در مطالعات انتقادی امنیت)، دولت قربانی تهدیدات دشمن است و مرکز ثقل آن نیز هدف قرار دادن نارضایتی عمومی و گسترش آن است. در واقع تهدیدات دشمن در درجه اول بر نامطلوب جلوه دادن وضعیت موجود و در سوی دیگر ناممکن بودن دسترسی به وضع مطلوب و گسترش ناامیدی استوار است. اما مرجع تهدید نیز آحاد مردم و توده‌های یک جامعه می‌باشد. و بدینسان این نارضایتی توده‌ها شکل‌گیری یک هویت مقاوم در برابر دولت ملی فراهم خواهد شد. تهدید در این مرحله در ایجاد باور خودآگاهی و تقویت انگیزه‌ها در جهت شکل دادن به جنبش‌ها و جریان‌های تشکیل یافته در درون هویت مقاومت و معطوف به سازماندهی چنین تشکلهایی می‌باشد و بدنبال شکل‌گیری آن تهدیدات دشمن به تحریک چنین حرکت‌ها جهت ایجاد ناامنی (اغتشاش، شورش، اعتراض و اعتصاب) معطوف خواهد شد. (همان)

نتیجه‌گیری:

در دوران کنونی که اندیشه امنیتی جامعه جهانی دچار دگرگونی گردیده، خصوصاً پس از حوادث ۱۱ سپتامبر که به عنوان یک مبدأ و سرمنشأ تحولات و معادلات رویکرد جامعه جهانی

گردید، یکی از تعابیری که رواج یافت واژه ارتش مجازی بود. در این رویکرد طراحان امنیت یا مدیران استراتژیک کوشیده‌اند با بهره‌گیری از حداکثر توان خود برای بالفعل نمودن قدرت‌های بالقوه خویش بازی دنیای خویش را به زمین حریف کشانده و حداکثر هزینه‌دهی طرف مقابل و یا با رویکرد حداکثر بهره‌گیری از داشته‌های طرف مقابل بهره‌گیرند. رخداد ۱۱ سپتامبر مدیران امنیتی ایالات متحده آمریکا را بر آن داشت تا به باز تعریف و مطالعه مجدد در مهندسی امنیتی و کشورشان بپردازند. در این بازبینی نکته اساسی که بدست آمد آن بوده است که الگوی امنیتی و خواست و گرایش و اقبال عمومی به ایالات متحده کم‌رنگ به نظر می‌رسید، لذا پنتاگون در طرحی ذیل عنوان لاتاری بر آن شدند تا با مطالعه هژمونی و بافت و ریخت شناسی ترکیب جمعیتی ایالات متحده و نسبت تمزیح و ترکیب آن با دیگر ملل به سطحی از ایستایی امنیت-خواهی برای آمریکا از سوی ملل دیگر برسند. لذا با مطالعه میزان کمی حضور اتباع کشورهای دیگر در آمریکا، برای رسیدن به پایایی امنیتی سهمیه‌های معین سالانه‌ای را برای اتباع هر کشور در نظر گرفته و حسب قرعه‌کشی این افراد با ثبت نام در سایت لاتاری و بیرون آمدن از قرعه به عنوان شهروند ایالات متحده آمریکا به هزینه دولت رهسپار این کشور می‌شوند. این رویکرد توانست در طی سال‌های پس از ۲۰۰۱ به بعد نگاه مثبت و ویژه‌ای برای ایالات متحده در نزد دیگر ملل به ارمغان آورد. یکی از پسا رخدادهای این رویکرد، تغییر موازنه قدرت دلار در برابر یورو بود تا ایالات متحده توانایی قدرت نمایی به عنوان ابرقدرتی ویژه با اقتصادی برابر با اقتصاد بیش از ۳۰ کشور اروپایی خود را دوباره و پس از رکودهای اقتصادی اواخر قرن بیستم بازسازی و احیا نماید. درک این واقعیت که به ناچار و بدون هیچ‌گیزی می‌بایست به یک همزیستی مسالمت‌آمیز با جامعه جهانی دست یافت، این دست یافتن تنها در سایه درک رفتار حریف می‌باشد. مرور فرازی از سند راهبرد امنیتی ملی آمریکا گواه این حقیقت است آنجا که تصریح می‌دارد: «هر چند ما در پی تحمیل انتخاب بر کشورهای دیگر نیستیم اما می‌خواهیم بر محاسباتی که منجر به انتخاب نهایی آنها می‌گردد، تأثیر بگذاریم. ما همچنین باید در مواردی که کشورها دست به انتخابی غیرعقلانه می‌زنند آنها را در نوع خود محدود کنیم» (سند راهبرد امنیت ملی آمریکا - ۲۰۰۶) این بیان صریح و بی‌پرده نه در حد یک اعتراف یا اعتراض یا یک ژست سیاسی است که رفتار حاکمان آمریکا نیز نشان داده است جزء این رفتار به گونه دیگری عمل نکرده‌اند، و تنها در هر دوره به مقتضای زمان و مکان، شکل و شیوه عمل متفاوت است و منش و مرام از یک روح ثابت و یکنواختی پیروی می‌کند. اگر نوع رفتار دولتمردان آمریکا منطبق با روح فلسفه عقلانیت

بوده و هر قوم و جامعه‌ای در صدد کسب حداکثر منافع خویش است. بسان تعبیر معروف لرد پالمستون سیاست‌مدار قرن ۱۹ می‌گوید: انگلستان با هیچ کشوری دوست یا دشمن همیشگی نیست ولی منافع انگلستان دائمی است. در طی سال‌های پس از رخداد ۱۱ سپتامبر، دولت‌مردان کاخ سفید به رویکرد نوینی در عرصه امنیت ملی خویش روی آوردند و کوشیدند تا با شریک قرار دادن دیگر ملت‌ها در هزینه‌های تهدیدات امنیتی، بار این فشارها را از روی خود کاسته و شریک غمی جهانی برای خود بیابند. این رویکرد در برخورد و مواجهه ملت‌ها و تعاملات ایشان با ایالات متحده بسیار موثر واقع گردید. جمهوری اسلامی ایران نیز به تبع و به عنوان یکی از بازیگران و کنشگران عرصه بین‌المللی نیز تأثیرات بسیاری از این رویکرد داشته است.

از جمله رفتارهای بروز داده شده از سوی آمریکا، طرح خاورمیانه جدید است که در طی سال‌های پس از رویداد ۱۱ سپتامبر در پی اجرایی نمودن آن بوده‌اند. خاورمیانه به عنوان حوزه پر التهاب سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در طول قرن‌ها بوده و هست و اکنون نیز به عنوان یک شاهراه پر قدرت و نفوذ، مطلوب و مطمح نظر همگان از جمله قدرتمندان جهان می‌باشد. این منطقه هم از حیث ابزار قدرت‌آفرینی همچون موقعیت ژئوپلیتیک و منابع سرشار انرژی و هم از حیث مصرف به واسطه جمعیت بسیارش دارای ارزش‌های پنهان و آشکار فراوانی است. تلاش برای التهاب‌دار نمودن این منطقه یکی از کارکردهای اساسی برای جلوگیری در گسترش فرهنگ کنفوسیوس و بودائیسیم و اساساً فرهنگ شرق و شرق دور از نظر قدرتمندان جهان به دور نمانده است. کشور ایران نیز از عوامل بازیگردان اصلی این منطقه به شدت نیازمند و محتاج تعامل دو سویه با رویکرد حفظ عزت و مصلحت و منافع ملت ایران می‌باشد تا هم از قافله تغییرات در این منطقه به دور نماند و هم از به نقش‌آفرینی خویش ادامه دهد. حذف از گردونه سیاسی منطقه می‌تواند به حذف درازمدت و ناکارآمد کردن سیاست‌های آینده ایران منتهی گردد. از این روی، رویه‌های سیاسی و امنیتی کشورمان با رویه‌های اعمال شده در طی سال‌های اخیر که ایالات متحده و خصوصاً پس از رخداد ۱۱ سپتامبر و پسارخدادهای آن از خود بروز داده است در شکل و محتوای خود دستخوش تغییرات جدی گردیده است. در این برهه شاهد بروز سیاست‌های آشکار حمایتی ایران از جریان‌های مقاومتی و انقلابی منطقه، خیزش‌های مردمی و گروه‌های فکری نزدیک به ایران در منطقه می‌باشیم. این رفتار همچون رفتار بسیاری از قدرت‌های جهان و به صورتی آشکار و بدون خطبندی و مرز و اساساً در قامت یک رفتار سیاسی منطقی پذیرفته شده عرف بین‌المللی در راستای تأمین منافع ملی خویش بوده است.

منابع فارسی:

کتب

- ۱- دارمی، سلیمه (۱۳۸۵)، ناتو در قرن بیست و یک، تهران، موسسه فرهنگی، مطالعاتی و تحقیقاتی ابرار معاصر
- ۲- سیف زاده، سیدحسین (۱۳۸۴)، نظریه پردازی در روابط بین الملل: مبانی و قالب‌های فکری، تهران، سمت
- ۳- ثقفی عامری، ناصر (۱۳۸۶)، ناتوی جدید در معادلات بین‌الملل، ناتو و محیط امنیتی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- ۴- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت، (اهمیت ژئوپلیتیکی خاورمیانه برای آمریکا) چاپ پنجم
- ۵- کمپ، جفری (۱۳۸۴)، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، جلد اول، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- ۶- مشیر زاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، سمت
- ۷- هادیان، حمید (۱۳۸۶)، ناتو در خاورمیانه، در ناتو و محیط امنیتی ج.ا.ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- ۸- والتز، کنث (۱۳۸۳)، ساختارگرایی پس از جنگ سرد، ایکنبری، جان، تنها ابرقدرت (هژمونی آمریکا در قرن بیست و یک)، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: موسسه فرهنگی، مطالعاتی و تحقیقاتی ابرار معاصر

مقالات

- ۱- اصغر حق شناس، دلوی، محمدرضا شفیعیه (دی ۱۳۸۶)، نقش سرمایه اجتماعی در توسعه، نشریه مدیریت «تدبیر»، شماره ۱۸۸

پایان نامه

- ۱- کاویانپور، مهدی (۱۳۸۴)، تحولات اتحادیه اروپا از فروپاشی شوروی تا ۲۰۰۴، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی و احد تهران مرکز

منابع انگلیسی:

- 1- Anatol Leiven, (1996), **Baltic Iceberg Dead Ahead: NATO Beware**, the World today, July
- 2- Coppieters, Bruno, (1995), **The Asia Region in a New International Environment**, NATO Review, No 5, September
- 3- Waltz, Kenneth, (1979), **Theory of International Politics**, Addison-Wesley Company